سیدمهدی طالبی
روزنامه‌نگار

اگر از چهره‌های فوتبالی صرف‌نظر کنیم، چندده‌ه پیش تنها شناخت ایرانی‌ها از آمریکای لاتین به شخصیت‌هایی همچون ارنستو چه گوارا، و فیدل کاسترو، محدود بود. کمتر از دو دهه قبل، در کنار این بزرگان مبارزه با امپریالیست، یک انقلابی چپ به نام «هوگو چاوز» هم جای گرفت تا او عاملی باشد برای تعمیق روابط ایران با آمریکای لاتین. به‌واسطه این روابط، شرکت‌های دولتی و خصوصی ایران به‌طور گسترده در آمریکای لاتین، پروژه‌های عمرانی را در اختیار داشتند. از سال ۱۳۹۲ اما سیاست خارجی ایران معطوف به اروپا و آمریکا شد و منطقه آمریکای لاتین از اولویت‌های ایران کنار گذاشته شد. البته ایران از این منطقه خارج شد اما آمریکا و اروپا که از دیرباز در آمریکای لاتین حضور داشته‌اند، همچنان به دنبال ادامه حضور خود هستند. از سوی دیگر چین، روسیه و حتی ترکیه هم کوشش‌های جای پاهای محکم‌تری برای خود در این قاره بیابند. نفت، گاز، معادن، منابع طبیعی و کشاورزی آمریکای لاتین نگاه قدرت‌های بزرگ و متوسط جهانی را به خود جذب کرده است. در کنار تحولات و توجهات جهانی به این منطقه آمریکای لاتین هم در طول چند سال گذشته دستخوش تغییرات زیادی بوده است. امروز پس از چندسال قدرت گیری راست گرایان، دوباره چپ گرایان دست برتر را در تحولات آمریکای لاتین دارند. آنان یک به یک در این منطقه در حال بازگشت به قدرت هستند. برای بررسی وضعیت کلی این قاره و ویژگی‌های عمومی و خاص سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن با احمد سبحانی، سفیر اسبق ایران در مکزیک و ونزوئلا گفت‌وگو کرده‌ایم.

بررسی تحولات آمریکای لاتین در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با احمد سبحانی، سفیر اسبق ایران در ونزوئلا

ظریف کل سیاست خارجی را کروگان برجام کرده است

تحولات چندده‌ه اخیر نشان داده که عمدتا دو الگو در آمریکای لاتین در حال رقابت با یکدیگر هستند. چندسال پیش این موج راست‌گرایی بود که آمریکای لاتین را فرا نورد‌ید و حالا چپ‌ها در حال تجدید قوای خود هستند. دلیل روی کار آمدن راست‌ها در کشورهای آمریکای لاتین و نیز بازگشت موج علیه آنها در سال جاری چیست؟

برای پرداختن به مسائل آمریکای لاتین باید نگاتی درباره جنگ‌های استقلال و همچنین شکل‌گیری کشورهای جدید در آمریکای لاتین دانست. این منطقه پس از کشف توسط کریستف کلمب سال‌ها حوزه نفوذ دوکشور قدرتمند اسپانیا و پرتغال بود. در بین کشورهای آمریکای لاتین تقریبا اکثریت مناطق تحت تسلط امپراتوری اسپانیا قرار داشت و بخش‌های مناطق دیگر مانند برزیل تحت سلطه پرتغال بود. در حال حاضر برزیل پرتغالی‌زبان است و کشورهای دیگر هم انگلیسی‌زبان هستند. پس از اتمام دوه‌ائی سعی کردیاز ادامه‌روند جریانش از معاون گویان هلندی به نام سورینام و فرانسوی تقسیم می‌شود که هنوز بخشی از خاک فرانسه به حساب می‌آید. استعمار سرمایه‌های این منطقه را به تراج به اینکه رهبرانی محلی- که عمدتا از نسل مهاجران اروپایی بودند- به مبارزه با استعمار اروپایی برخاستند؛ شخصیت‌هایی چون سیمون بولیوار، در ونزوئلا، کلمبیا، بولیوی و اکوادور و «خوبه پارتی» در کوبا و «سان مارتین» در شیلی و پرو کسانی بودند که توانستند با پیروزی بر استعمار اسپانیا، لقب رهبران استقلال این کشورها را به نام خود ثبت کنند.

آمریکای لاتین بعد از انقلاب علیه اسپانیایی‌ها در قرن نوزدهم و تشکیل کشورهای مستقل، حوادث زیادی را به خود دیده است. درسده‌ا اخیر وقبل از آخرین نظام چند قطبی دنیا، آمریکا بر اساس دکترین «جیمز مونروئه» از سال ۱۹۸۳ آمریکای لاتین را حیاط خلوت خود خواند و هیچ کشوری در منطقه هم جرأت نمی‌کشید نداشت.

در آن دوران شرکت‌های چندملیتی، منافع کشورها را می‌بردند و هر زمانی به هر دلیلی که می‌خواستند، می‌توانستند دولتی را عوض کنند. کودتا در آن دوران سمبل این منطقه بود. به همین دلیل کشورهای این قاره به کشورهای کودتاها مشهور بودند. شرب‌المثلی در بین لاتین‌ها مشهور شده که می‌گفت «آمریکا تنها کشوری است که در آن کودتا نمی‌شود و علتش هم این است که در آمریکا سفارت آمریکا وجود ندارد». این ضرب‌المثل کنایه‌ای است به این موضوع که هرکجا سفارت آمریکا هست، دخالت و کودتا نیز هست. سفارت‌های آمریکا تعداد بسیار زیادی پرسنل دارند. فکر نمی‌کنم که ایران در هیچ کجای دنیا سفارتی داشته باشد که بیش از ۱۰۰ پرسنل در آن باشد، اما در مقابل آمریکایی‌ها سفارتی ندارند که کمتر از ۳۰۰ پرسنل داشته باشد. سفارت‌های آنها گاهی چندهزار پرسنل دارد.

در خیاط توطئه آمریکای لاتین، تنها کشوری که در مقابل آمریکا ایستادگی کرد، کوبا بود. آن کشور در ماجرای خلیج خوک‌ها و بحران موشکی تا جنگ با جهان پیش رفت. در بحران موشکی که کشوری نیز واردمعادلات شد، احتمال وقوع جنگ جهانی وجود داشت. کمبا در قاره آمریکا کاملا ایزوله شده بود و هیچ کشوری با آن رابطه نداشت. خطوط کشتیرانی اش تحت محاصره بود و تنها کشتی‌های کوچک می‌توانستند اجناس را به این کشور ببرند و بیاورند. مبادلات با کوبا تحت کنترل شدید بود، اما آنها مقاومت کردند.

در ابتدای انقلاب ایران، در نیکاراگوه حرکت «ساندینیست‌ها» پیروز شد؛ تحلیل‌گران انقلاب ساندینیست‌ها در آمریکای لاتین و انقلاب اسلامی در ایران را به‌عنوان دو رخداد مهم کنار هم قرار می‌دادند. بعدها ساندینیست‌ها در نیکاراگوه از قدرت کنار رفتند و بحران مذهبی و با شروع موج چپ گرایی باز به قدرت بازگشتند. آمریکای لاتین پس از فروپاشی شوروی آزادی عملی به دست آورد، چراکه تجربه آمریکا به منطقه شوروی سابق و اروپای شرقی جلب شد و از فشارهایش علیه آمریکای لاتین کم کرد. آمریکا برای اینکه با حربه دموکراسی موردم را فریب بدهد، به این منطقه گسیل آزادی داد و همین آزادی‌ها باعث شد چربان های انقلابی و چپ که پیش تر فرصت حضور در قدرت را نداشتند -و اگر می‌خواستند به حکومت برسند باید با جنگ‌های چریکی این امر را کسب کنند- به قدرت برسند. هنگامی که به گروه‌های چپ اجازه داده شد، نقش بکشند، آنها حرکت به سمت قدرت را آغاز کردند. در ونزوئلا، چاوز که یکبار با کودتای ناکام نتوانست قدرت را به دست بگیرد، پس از آزادی از زندان، اجازه پیدا کرد از مسیر دموکراسی برای رسیدن به قدرت استفاده کند. چاوز با شرکت در انتخابات پیروز شد و به حکومت ونزوئلا رسید. پیروزی چاوز در سایر کشورهای منطقه موج توجه به جریان های انقلابی را به راه انداخت. بعد از آن در بولیوی با پیروزی «او مورالس» برای اولین بار در تاریخ این کشور، بومی‌ها قدرت را در دست گرفتند؛ در اکوادور «رافائل کوریا»، در برزیل «لولا دا سیلوا»، در آرژانتین «کرشنر»ها و در اروگوئه و پاراگوئه نیز چپ‌ها به قدرت رسیدند. البته باید توجه داشت در آمریکای لاتین همه جریانات چپ شبیه هم نیستند. چپ کوبایی با چپ ونزوئلایی متفاوت است و چپ ونزوئلایی با چپ آرژانتینی، اما این گروه‌ها از آنجا که در سیاست با یکدیگر پیوستگی هایی دارند، جریان‌های لیبرال به همه آنها «چپ» می‌گویند.

در بولیوی، مورالس از لحاظ سیاسی اظهارنظرهایش بسیار رادیکال است؛ از نظر اقتصادی به جریان چپ و انقلابی تعلق دارد، اما بسیار محافظه کارانه و دوکتر مآبانه عمل می‌کند. تیم او در بولیوی، به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کرد. می‌گویند ۵۰ درصد از جمعیت این کشور در دوران مورالس از زیر خط فقر نجات پیدا کردند و حتی افراد سرمایه‌دار هم از حکومت او راضی بودند. در دوره مورالس، نرخ رشد کشور اقتصادی بولیوی بالا رفت و به موفق‌ترین کشور آمریکای لاتین تبدیل شد. اوفکر می‌کرد این موفقیت‌ها برای اینکه حکومتش ادامه پیدا کند، کفایت می‌کند، اما دیدیم که توسط جریان غرب گراو با همکاری توطئه خارجی، دولتش سرنگون و مجبور شد پس از استعفا کشورش را ترک کند. در اکوادور، رافائل کوریا، رئیس جمهور این کشور مواضع رادیکالی نداشت و سعی می‌کرد جریان انقلابی را لیبرال مآبانه اداره کند. او پس از اتمام دوه‌ائی سعی کرد برای ادامه روند جریانش از معاون خود در انتخابات ریاست‌جمهوری حمایت کند، اما این فردپس از رسیدن به قدرت به سمت راست گردش کرد.

در برزیل حرکت چپ چه لولا دا سیلوا در تاریخ برزیل تحولی بزرگ ایجاد کرد. او با راه انداختن چرخ‌های اقتصاد کشور، فقر را تا حد زیادی کاهش داد. برنامه‌های او برای صاحبان صنایع و نیز مردم عادی خوب بود. اگر بار دیگر کاندیدا می‌شد به احتمال زیاد رای می‌آورد اما با اتهامات اقتصادی که متوجهش شد، برای چند سال به زندان رفت و یکباره چپ‌ها دچار افول شدند. در دوره افول چپ‌ها، در برزیل مانع کاندیداتوری لولا شدند و به همین علت راست‌های افراطی بر سر کار آمدند. در اکوادور نیز رئیس‌جمهور مورد حمایت‌شان تغییر جهت داد. در پاراگوئه هم برگزاری انتخابات کنار رفتند.

به نظر می‌رسد، ناکارآمدی راست‌ها در این سال‌ها، چپ‌ها را بار دیگر محبوب کرده است؟

در آمریکای لاتین، اگر چپ‌ها در برخی کشورها قدرت را از دست دادند اما احتمال بازگشت مجدد چپ‌ها به قدرت بسیار زیاد است؛ یعنی یا خود افراد برکنار شده باز می‌گردند یا احزاب‌شان مجدد قدرت می‌گیرند. نمونه آن کشور آرژانتین است که چپ‌ها مجددا به قدرت بازگشتند. اگر بخواهیم چپ‌های بازگشته به قدرت را نام ببریم، اولین مورد، دانیل اورتگا در نیکاراگوه است. در آرژانتین نیز جریان کرشنرها پیروز شده است. در برزیل هم لولا دا سیلوا آزاد شد و به نظر من اگر امروز رای گیری و به او اجازه داده شود در انتخابات شرکت کند، بار دیگر رئیس‌جمهور برزیل می‌شود.

تمام اتفاق جدید نیز در این حوزه رخ داده است؛ برای اولین بار در تاریخ و البته به‌سیاق پسا محاطانه، در مکزیک «آندرس مانوئل لوپز اورادور» چپ گرا به جریان انقلابی پیوسته است. در مکزیک چپ‌ها سرکار هستند اما به دلیل شرایط خاصی که مکزیک دارد، مدل‌شان تا حدی متفاوت از دیگر چپ‌های آمریکای لاتین است. ۸۰ درصد اقتصاد مکزیک به آمریکا مرتبط است. هرچه وابستگی کشوری به آمریکا بیشتر باشد، با تغییر سیاست‌ها لطمه بیشتری می‌بیند. زمانی برای اینکه مکزیکی‌ها به آمریکا مهاجرت نکنند، تا توجه به اینکه در مکزیک هزینه تولید پایین است، کارخانه‌های آمریکایی را به این کشور منتقل کردند. حتی شرکت زاپنی تویوتا و شرکت‌های کره‌ای نیز خودروهایشان را به دلیل ارزان تمام‌شدن، در مکزیک تولید و از آنجا به آمریکا حمل می‌کردند. به همین دلیل بازار بزرگی در مکزیک ایجاد شد. حالا که وضعیت اقتصادی آمریکا با مشکلات مواجه شده است، قصد دارد مکزیک را از مواهب صادرات به آمریکا محروم کند. این کار، لطمه شدیدی به اقتصاد تازه‌پا تکنیک‌شریکی مکزیک وارد می‌کند. آمریکا هم لطمه‌ها که دید لیبرال‌ها از وحدت چپ‌ها در قدرت گرفت، اما محافظه‌کارانه عمل کرد و زمانی که شرایط کودتا مهیا شد، او را به‌راحتی برکنار کردند. به‌نوعی می‌شود گفت آمریکا قصد داشت چپ‌ها را به سمت ساختارهای مورد نظر خودش کاتالیزه کند.

دقیقا یکی از اهداف آمریکا در ونزوئلا همین بود. وقتی که چاوز آمد، خیلی از جریان‌ها او را محبوب دیدند. جریان‌های مردمی‌ای که از ظلم لیبرال‌های راست گراخسته شده بودند، خیلی حمایت کردند. حتی خیلی از صاحبان صنایع و قدرت نیز از او حمایت کردند زیرا فکر می‌کردند چاوز تجربه حکومت نداشته و از آنها می‌توانند سیستم خارجی و اقتصادی دولت را اداره کنند.

وقتی رابطه ما با ونزوئلا در دوره چاوز در حال بهبود و توسعه بود، چندین بار سفیر سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و آلمان مشترکا با مقامات وزارت خارجه و دولتی ونزوئلا دیدار کردند و به آنها گفتند به دلیل خیلی نزدیک شدن. ساختار دولتی ونزوئلا تربیت شده غرب بود. همین افراد جلوی خیلی از کارها را راحتی گرفتند.

!!!

یکی از شاخه‌های بی‌توجهی ظریف به سیاست خارجی، در آمریکای لاتین مشهود است. البته منطقه آمریکای لاتین تنها یک نمونه از این کم‌توجهی است. این منطقه یک نمونه موفق ونزوئلا را کنترل می‌کرد. خاطره‌ای نقل کنم؛ این خاطره مربوط است به زمانی که برای اولین بار اجزاع علیه ایران در شورای حکام شکست. قبل از رای گیری از تهران با بنده تماس گرفتند و گفتند دفعه قبل ونزوئلایی‌ها به ضرر ما رای دادند، شما قبل از رای گیری با آنها صحبت کنید که مشکلی پیش نیاید. می‌خواهم با نقل این خاطره بگویم لیبرال‌های بدنه دولت چگونه حکومت ونزوئلا را کنترل می‌کردند. همیشه در شورای حکام علیه ما رای گیری می‌شد و ما اجماع نیز رای می‌آورد. ما اگر می‌توانستیم اجماع را بشکنیم، به یک موفقیت دست پیدا می‌کردیم. در ونزوئلا سراغ معاونت منطقه‌ای وزارت خارجه این کشور رفتم و به آنها اهمیت موضوع را یادآوری کردم، گفتند ما طرفدار شما هستیم و به نفع شما رای خواهیم داد. موضوع رای گیری برای ایران خیلی مهم بود. روزی رای گیری بنده این نگرانی را داشتم که رای ونزوئلا دوباره جواز اشکال شود و علیه ما داده شود. برای همین به دیدار معاون بین‌الملل وزارت خارجه ونزوئلا رفتم که او نیز گفت مسئله خیلی مهمی است و به سفیرمان در وین گفته‌ایم که باید به نفع ایران رای بدهد، ولی او گفته است: این مساله بسیار مهم است و رای به نفع ایران برای ونزوئلا عواقب خاوه داشت و من و نه به نفع ایران نی دهیم مگر اینکه شخص وزیر خارجه به او گفت مساله حیاتی است و تبعاتی برای او دارد و این مساله را باید کتبی برای او بنویسد تا به نفع ایران رای بدهد. من آنجا در وزارت خارجه ونزوئلا ماندم. علی رودرنگ هم موضوع را کتبا برای سفیرشان در وین نوشت تا رای ونزوئلا به نفع ایران صادر شد. علی رودرنگ زنگ زد به من و گفت رای ما به نفع ایران صادر شد. می‌خواهم بگویم این سیستم بجا مانده از قبل خیلی حتی خواسته‌های سیاسی و اقتصادی چپ‌ها را اعمال نمی‌کرد. سیستم بر اساس تشکیلات حرکتی داشتند. بلافاصله بعد از حوادث تیروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا، یکی از مقامات وزارت خارجه ونزوئلا مصاحبه کرد و گفت احتمال اینکه ایران در این حادثه دست داشته باشد، وجود دارد. ما اول شوکه شدیم و به ونزوئلایی‌ها گفتیم یکی از مقامات دولتی شما این گونه علیه ما حرف زده است. دولت ونزوئلا پاسخ داد که نه، ما چنین موضعی نداریم. آن فرد برکنار شد، ولی بعدها مسلم شد فردی که این حرف‌ها را زد، جزیکی از کودتاچیان علیه دولت چاوز بود.

چند ماه قبل یکی از مقامات وزارت خارجه گفته بود قبل از برجام بزرگ خارجه ونزوئلا به او گفته که به دلیل مسئله هسته‌ای ایران و تحریم‌ها، دیگر با ایران همکاری نخواهیم کرد و اگر بنزین بخواهید مثل دوره گذشته به شما نخواهیم داد.

درباره ظریف که بنده حرف زیاد دارم. وی وزارت خارجه و کل سیاست خارجی را گروگان برجام کرده است. اخیرا هم با تغییر سالهای را باور نکرد و به همین دلیل به معترضان توهین کرد و گفت جلوی آنها می‌ایستد، اما الان مجبور شده است به خواسته‌های معترضان گوش بدهد و از آنها عذرخواهی کند. در آمریکای لاتین مبارزه جریانات ترقی‌خواه و سستی بالا گرفته است. حرکت جالب دیگر این است که راست گراها اخیرا برای آنکه رای بیاورند شعار چپ‌ها و عدالت‌طلبان را سر می‌دهند. در یک کلمه بگویم آمریکای لاتین دیگر حیاط خلوت آمریکا نیست، بلکه به یکی از چالش‌های آمریکا در محیط پیرامونی‌اش تبدیل شده است.

تیم مورالس در بولیوی به موفقیت‌های بزرگی دست پیدا کرد می‌گویند ۵۰ درصد از جمعیت این کشور در دوران مورالس از زیر خط فقر نجات پیدا کردند و حتی افراد سرمایه‌دار هم از حکومت او راضی بودند اما دیدیم که توسط جریان غرب گراو با همکاری توطئه خارجی، دولتش سرنگون و مجبور شد پس از استعفا کشورش را ترک کند. در اکوادور، رافائل کوریا، رئیس‌جمهور این کشور مواضع رادیکالی نداشت و سعی می‌کرد جریان انقلابی را لیبرال مآبانه اداره کند. او پس از اتمام دوه‌ائی سعی کرد برای ادامه روند جریانش از معاون خود در انتخابات ریاست‌جمهوری حمایت کند، اما این فردپس از رسیدن به قدرت به سمت راست گردش کرد.

در برزیل حرکت چپ لولا دا سیلوا در تاریخ برزیل تحولی بزرگ ایجاد کرد. او با راه انداختن چرخ‌های اقتصاد کشور، فقر را تا حد زیادی کاهش داد. برنامه‌های او برای صاحبان صنایع و نیز مردم عادی خوب بود. اگر بار دیگر کاندیدا می‌شد به احتمال زیاد رای می‌آورد اما با اتهامات اقتصادی که متوجهش شد، برای چند سال به زندان رفت و یکباره چپ‌ها دچار افول شدند. در دوره افول چپ‌ها، در برزیل مانع کاندیداتوری لولا شدند و به همین علت راست‌های افراطی بر سر کار آمدند. در اکوادور نیز رئیس‌جمهور مورد حمایت‌شان تغییر جهت داد. در پاراگوئه هم برگزاری انتخابات کنار رفتند.

به نظر می‌رسد، ناکارآمدی راست‌ها در این سال‌ها، چپ‌ها را بار دیگر محبوب کرده است؟

در آمریکای لاتین، اگر چپ‌ها در برخی کشورها قدرت را از دست دادند اما احتمال بازگشت مجدد چپ‌ها به قدرت بسیار زیاد است؛ یعنی یا خود افراد برکنار شده باز می‌گردند یا احزاب‌شان مجدد قدرت می‌گیرند. نمونه آن کشور آرژانتین است که چپ‌ها مجددا به قدرت بازگشتند. اگر بخواهیم چپ‌های بازگشته به قدرت را نام ببریم، اولین مورد، دانیل اورتگا در نیکاراگوه است. در آرژانتین نیز جریان کرشنرها پیروز شده است. در برزیل هم لولا دا سیلوا آزاد شد و به نظر من اگر امروز رای گیری و به او اجازه داده شود در انتخابات شرکت کند، بار دیگر رئیس‌جمهور برزیل می‌شود.

تمام اتفاق جدید نیز در این حوزه رخ داده است؛ برای اولین بار در تاریخ و البته به‌سیاق پسا محاطانه، در مکزیک «آندرس مانوئل لوپز اورادور» چپ گرا به جریان انقلابی پیوسته است. در مکزیک چپ‌ها سرکار هستند اما به دلیل شرایط خاصی که مکزیک دارد، مدل‌شان تا حدی متفاوت از دیگر چپ‌های آمریکای لاتین است. ۸۰ درصد اقتصاد مکزیک به آمریکا مرتبط است. هرچه وابستگی کشوری به آمریکا بیشتر باشد، با تغییر سیاست‌ها لطمه بیشتری می‌بیند. زمانی برای اینکه مکزیکی‌ها به آمریکا مهاجرت نکنند، با توجه به اینکه در مکزیک هزینه تولید پایین است، کارخانه‌های آمریکایی را به این کشور منتقل کردند. حتی شرکت ژاپنی تویوتا و شرکت‌های کره‌ای نیز خودروهایشان را به دلیل ارزان تمام‌شدن، در مکزیک تولید و از آنجا به آمریکا حمل می‌کردند. به همین دلیل بازار بزرگی در مکزیک ایجاد شد. حالا که وضعیت اقتصادی آمریکا با مشکلات مواجه شده است، قصد دارد مکزیک را از مواهب صادرات به آمریکا محروم کند. این کار، لطمه شدیدی به اقتصاد تازه‌پا تکنیک‌شریکی مکزیک وارد می‌کند. آمریکا هم لطمه‌ها که دید لیبرال‌ها از وحدت چپ‌ها در قدرت گرفت، اما محافظه‌کارانه عمل کرد و زمانی که شرایط کودتا مهیا شد، او را به‌راحتی برکنار کردند. به‌نوعی می‌شود گفت آمریکا قصد داشت چپ‌ها را به سمت ساختارهای مورد نظر خودش کاتالیزه کند.

دقیقا یکی از اهداف آمریکا در ونزوئلا همین بود. وقتی که چاوز آمد، خیلی از جریان‌ها او را محبوب دیدند. جریان‌های مردمی‌ای که از ظلم لیبرال‌های راست گراخسته شده بودند، خیلی حمایت کردند. حتی خیلی از صاحبان صنایع و قدرت نیز از او حمایت کردند زیرا فکر می‌کردند چاوز تجربه حکومت نداشته و از آنها می‌توانند سیستم خارجی و اقتصادی دولت را اداره کنند.

وقتی رابطه ما با ونزوئلا در دوره چاوز در حال بهبود و توسعه بود، چندین بار سفیر سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و آلمان مشترکا با مقامات وزارت خارجه و دولتی ونزوئلا دیدار کردند و به آنها گفتند به دلیل خیلی نزدیک شدن. ساختار دولتی ونزوئلا تربیت شده غرب بود. همین افراد جلوی خیلی از کارها را راحتی گرفتند.

در بولیوی چرا حرکت مورالس ماندنو ونزوئلا سرعت نگرفت؟

به دو دلیل کودتا در ونزوئلا شکست خورد، اما در بولیوی موفق شد. در ونزوئلا یک زاویه دلیلش این بود که بین خود کودتاچیان هم بر تقسیم قدرت اختلاف افتاد و مردم به خیابان‌ها آمدند تا موضع بگیرند. چون شما اشاره به بنزین کردید باید بگویم الان که نیاز به بنزین نداریم و حتی بخشی از بنزین‌مان را صادر می‌کنیم. اما این موضوع را باید بگویم، زیرا خیلی‌ها در ایران نمی‌دانند در بدترین شرایطی که ما در دولت احمدی‌نژاد تحریم بنزین شدیم، ونزوئلایی‌ها به ما بنزین دادند. شرکت‌های نفتی این کشور که به ما بنزین دادند، تحت تحریم آمریکا قرار گرفتند. وقتی بخش‌هایی از شرکت نفت ونزوئلا مورد تحریم واقع شد، در ونزوئلا مردم به خیابان‌ها ریختند و علیه آمریکا شعار دادند اما در ایران هیچ عکس‌العملی نداشت. ونزوئلایی‌ها پای ما ایستادند. آمریکایی‌ها در بخش‌های اقتصادی نتوانستند ونزوئلا را ساقط کنند. در کودتای نظامیان هم فکر می‌کردند می‌توانند وضعیت را کنترل کنند و دولت ونزوئلا را در صورتی که به خواسته‌های واشنگتن عمل نکند، برکنار کنند.

شما درست گفتید. آمریکایی‌ها قصد داشتند دولت چپ گرای چاوز را داه‌ا کنند. مورالس یک کشاورز بود و خیلی تجربه سیاسی نداشت و به همین دلیل تیمی کم‌تر کارآمد، تقریبا هیچ تجربه دولتی سطح بالایی نداشت، اما توانست موفق شود. یکی از اهداف آمریکایی‌ها کاتالیزه کردن و کنترل این جریان بود که چاوز دادند. این گروه‌ها بر سر کار بیایند ولی موفق نشدند.

همین کاتالیزه شدن باعث سقوط مورالس شد؟

بله، در بولیوی درست است. در این کشور مورالس دست به تغییر ترکیب ارتش به آن معنایی نزد که لازم بود. دست به ترکیب پلیس نزد تا در نهایت همین‌ها در کنار برخی عوامل خارجی، دولتش را ساقط کردند.

مورالس مواضع انقلابی داشت. آخرین بار در شورای امنیت سازمان ملل که بولیوی نیز عضو غیردائم آن بود، این مواضع را دیدیم. ترامپ شخصا به این شورا رفت و علیه ایران صحبت کرد. مورالس وه‌روی اوسختان غرانی به نفع ایران گفت. با این مواضع معلوم بود که آمریکایی‌ها او را دوست ندارند و تحمل نمی‌کنند. مورالس سه دوره با موفقیت در راس کار بود. در دور چهارم هم که‌رای گیری خیلی خوبی مطلق بود، توانست با احکام قضایی دوباره بلافاصله بعد از حوادث تیروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا، یکی از مقامات وزارت خارجه ونزوئلا مصاحبه کرد و گفت احتمال اینکه ایران در این حادثه دست داشته باشد، وجود دارد. ما اول شوکه شدیم و به ونزوئلایی‌ها گفتیم یکی از مقامات دولتی شما این گونه علیه ما حرف زده است. دولت ونزوئلا پاسخ داد که نه، ما چنین موضعی نداریم. آن فرد برکنار شد، ولی بعدها مسلم شد فردی که این حرف‌ها را زد، جزیکی از کودتاچیان علیه دولت چاوز بود.

گفتید که آمریکا پس از فروپاشی شوروی توجهش را به منطقه شوروی سابق برد و همین مساله باعث شد آمریکای لاتین از آزادی‌هایی برخوردار شود و بر همین اساس به جاوز اجازه داده شد تا از مجاری قانونی برای رسیدن به قدرت استفاده کند. می‌شود گفت این اقدام آمریکا برای کاتالیزه کردن چپ‌ها بود؟ نمونه‌اش هم مورالس که قدرت را در دست گرفت، اما محافظه‌کارانه عمل کرد و زمانی که شرایط کودتا مهیا شد، او را به‌راحتی برکنار کردند. به‌نوعی می‌شود گفت آمریکا قصد داشت چپ‌ها را به سمت ساختارهای مورد نظر خودش کاتالیزه کند.

دقیقا یکی از اهداف آمریکا در ونزوئلا همین بود. وقتی که چاوز آمد، خیلی از جریان‌ها او را محبوب دیدند. جریان‌های مردمی‌ای که از ظلم لیبرال‌های راست گراخسته شده بودند، خیلی حمایت کردند. حتی خیلی از صاحبان صنایع و قدرت نیز از او حمایت کردند زیرا فکر می‌کردند چاوز تجربه حکومت نداشته و از آنها می‌توانند سیستم خارجی و اقتصادی دولت را اداره کنند.

وقتی رابطه ما با ونزوئلا در دوره چاوز در حال بهبود و توسعه بود، چندین بار سفیر سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و آلمان مشترکا با مقامات وزارت خارجه و دولتی ونزوئلا دیدار کردند و به آنها گفتند به دلیل خیلی نزدیک شدن. ساختار دولتی ونزوئلا تربیت شده غرب بود. همین افراد جلوی خیلی از کارها را می‌گرفتند. برای مثال وقتی پرونده ایران به شورای حکام سازمان انرژی اتمی رفت، ونزوئلا در کنار ما رای می‌آورد. ما اگر می‌توانستیم اجماع را بشکنیم، به یک موفقیت دست پیدا می‌کردیم. در ونزوئلا سراغ معاونت منطقه‌ای وزارت خارجه این کشور رفتم و به آنها اهمیت موضوع را یادآوری کردم، گفتند ما طرفدار شما هستیم و به نفع شما رای خواهیم داد. موضوع رای گیری برای ایران خیلی مهم بود. روزی رای گیری بنده این نگرانی را داشتم که رای ونزوئلا دوباره جواز اشکال شود و علیه ما داده شود. برای همین به دیدار معاون بین‌الملل وزارت خارجه ونزوئلا رفتم که او نیز گفت مسئله خیلی مهمی است و به سفیرمان در وین گفته‌ایم که باید به نفع ایران رای بدهد، ولی او گفته است: این مساله بسیار مهم است و رای به نفع ایران برای ونزوئلا عواقب خاوه داشت و من و نه به نفع ایران نی دهم مگر اینکه شخص وزیر خارجه به من دستور بدهد. «بیینید مساله چقدر حساس شده بود. وزیر خارجه وقت ونزوئلا در آن زمان مرحوم «علی رودرنگ» بود. او گفت وزیر خارجه ونزوئلا مادرم. علی رودرنگ هم موضوع را کتبا برای سفیرشان در وین نوشت تا رای ونزوئلا به نفع ایران صادر شود. علی رودرنگ زنگ زد به من و گفت رای ما به نفع ایران صادر شد. می‌خواهم بگویم این سیستم بجا مانده از قبل خیلی حتی خواسته‌های سیاسی و اقتصادی چپ‌ها را اعمال نمی‌کرد. سیستم بر اساس تشکیلات حرکتی داشتند.

بلافاصله بعد از حوادث تیروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا، یکی از مقامات وزارت خارجه ونزوئلا مصاحبه کرد و گفت احتمال اینکه ایران در این حادثه دست داشته باشد، وجود دارد. ما اول شوکه شدیم و به ونزوئلایی‌ها گفتیم یکی از مقامات دولتی شما این گونه علیه ما حرف زده است. دولت ونزوئلا پاسخ داد که نه، ما چنین موضعی نداریم. آن فرد برکنار شد، ولی بعدها مسلم شد فردی که این حرف‌ها را زد، جزیکی از کودتاچیان علیه دولت چاوز بود.

گفتید که آمریکا پس از فروپاشی شوروی توجهش را به منطقه شوروی سابق برد و همین مساله باعث شد آمریکای لاتین از آزادی‌هایی برخوردار شود و بر همین اساس به جاوز اجازه داده شد تا از مجاری قانونی برای رسیدن به قدرت استفاده کند. می‌شود گفت این اقدام آمریکا برای کاتالیزه کردن چپ‌ها بود؟ نمونه‌اش هم مورالس که قدرت را در دست گرفت، اما محافظه‌کارانه عمل کرد و زمانی که شرایط کودتا مهیا شد، او را به‌راحتی برکنار کردند. به‌نوعی می‌شود گفت آمریکا قصد داشت چپ‌ها را به سمت ساختارهای مورد نظر خودش کاتالیزه کند.

دقیقا یکی از اهداف آمریکا در ونزوئلا همین بود. وقتی که چاوز آمد، خیلی از جریان‌ها او را محبوب دیدند. جریان‌های مردمی‌ای که از ظلم لیبرال‌های راست گراخسته شده بودند، خیلی حمایت کردند. حتی خیلی از صاحبان صنایع و قدرت نیز از او حمایت کردند زیرا فکر می‌کردند چاوز تجربه حکومت نداشته و از آنها می‌توانند سیستم خارجی و اقتصادی دولت را اداره کنند.

وقتی رابطه ما با ونزوئلا در دوره چاوز در حال بهبود و توسعه بود، چندین بار سفیر سه کشور اروپایی فرانسه، انگلیس و آلمان مشترکا با مقامات وزارت خارجه و دولتی ونزوئلا دیدار کردند و به آنها گفتند به دلیل خیلی نزدیک شدن. ساختار دولتی ونزوئلا تربیت شده غرب بود. همین افراد جلوی خیلی از کارها را می‌گرفتند.

در بولیوی چرا حرکت مورالس ماندنو ونزوئلا سرعت نگرفت؟

به دو دلیل کودتا در ونزوئلا شکست خورد، اما در بولیوی موفق شد. در ونزوئلا یک زاویه دلیلش این بود که بین خود کودتاچیان هم بر تقسیم قدرت اختلاف افتاد و مردم به خیابان‌ها آمدند تا

ادامه صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

چاوز برسرکار برگردد. در بولیوی کودتاچیان و حامیان خارجی آنها خصوصا CIA تجربه کودتاچیان ونزوئلایی را داشتند و این کار را باسرعت انجام دادند و گفتند مورالس باید سریعا از کشور خارج شود. وقتی هواپیمای او از بولیوی خارج شد، چند کشور می‌خواستند هواپیمایش را نگه دارند که طبق توافق از این کار ممانعت شد، زیرا احتمال می‌دادند که خونریزی شود.

چپ‌ها معمولا تفنگ دست‌شان است. در آمریکای لاتین خانم روسف راحت برکنار شد، در بولیوی راحت کودتا شد. آقای اورتگا را در نیکاراگوئه برکنار کردند. فرق ونزوئلا و کوبا با دیگران چیست که چپ‌گرایان این دو کشور برخلاف دیگر کشورهای چپ آمریکای لاتین آمدند و قدرت خودشان را تثبیت کردند و حکومت از دست‌شان خارج نمی‌شود؟ برای مثال ونزوئلا سیمطیون و ۲۰۰ هزار نیروی شبه‌نظامی دارد.

در کوبا به‌رغم اینکه کشور تحت تحریم‌های شدید و فقر زیادی است، اما مقامات مانند مردم زندگی می‌کنند. فاصله طبقاتی بین مقامات و مردم خیلی وسیع نیست. البته فاصله اندکی وجود دارد. در کوبا مقامات همراه مردم هستند و اگر در این کشور هم انتخابات دموکراتیکی هم برگزار شود باز همین تیم موجود رای می‌آورد. مردم آنها را می‌خواهند. جالب است بدانید در کوبا هیچ کس شب کسب گرسنه نمی‌خوابد. یک حداقلی برای همه مردم هست ولی در قدرت‌مندترین کشور دنیا و درکنار کوبا [آمریکا] میلیون‌ها نفر در بدترین وضعیت کنار خیابان می‌خوابند. در ونزوئلا نیز نسبت طرفداران دولت با مخالفان تقریبا ۵۰ به ۵۰ است، اما چیزی که این گروه را سرکار نگه داشته این است که با کودتاها و اعتصاباتی که در گذشته علی